

اشکال امام خمینی بر دلیل اطلاق:

حضرت امام با اشاره به دلیل اطلاق شرط می نویسند:

«و التمسک بإطلاق الشرط، بتقريب: أنه لو لم يكن بمنحصر لزم تقييده، ضرورة أنه لو قارنه

أو سبقه الآخر لما أثر وحده أو مطلقا، و قضية إطلاقه أنه يؤثر كذلك مطلقا»^۱

ایشان این استدلال را سپس چنین پاسخ می دهند:

«و فيه: أن ذلك ليس قضية الإطلاق، فإنها - كما مر - ليست إلا أن ما جعل شرطا هو تمام الموضوع

لإناطة الجزاء به، و إلا لكان عليه بيانه، كما هو الحال في جميع موارد الإطلاق.

و بعبارة أخرى: أن الإطلاق في مقابل التقييد، و دخالة شيء آخر في موضوع الحكم، و كون

شيء آخر موضوعا للحكم أيضا، لا يوجب تقييدا في الموضوع بوجه.

و أما قضية الاستناد الفعلي إلى الموضوع - مع عدم كون قرين له قبله و بعده - فهو شيء غير

راجع إلى الإطلاق و التقييد، فإن الاستناد و اللاستناد في الوجود الخارجي بالنسبة إلى

المقارنات الخارجية، غير مربوط بمقام جعل الأحكام على العناوين، فإن في ذلك المقام لم

يكن الدليل ناظرا إلى كيفية الاستناد في الوجود، فضلا عن النظر إلى مزاحماته فيه.

و كيف كان، فالإطلاق غير متكفل بإحراز عدم النائب، و إن كان كفيلا بإحراز عدم الشريك،

أي القيد الآخر.

و لو فرض إحراز كون المتكلم بصدد بيان العلة المنحصرة، أو الموضوع المنحصر، فهو غير

مربوط بمفهوم الشرط، بل مع هذا يفهم الحصر مع اللقب أيضا، لكنه لأجل القرينة، لا لأجل

المفهوم المورد للنزاع»^۲

توضیح:

۱. اقتضای اطلاق عبارت است از اینکه آنچه شرط است، «تمام الموضوع» است برای جزا. (یعنی لازم

نیست که جزء دیگری هم ضمیمه شود. یعنی اطلاق «و او»)

۲. چراکه اگر لازم بود چیزی دیگر هم ضمیمه شود تا «جزا» مترتب شود، باید متکلم آن را بیان می کرد.

۳. به عبارت دیگر، اطلاق نفی چیزهایی است که اگر باشند، قید به حساب آیند. اما اینکه چیز دیگری

موضوع باشد (علت دیگر) تقييد برای این شرط نیست.

۱. مناهج الوصول، ج ۲، ص ۱۸۴

۲. همان



[ما می‌گوییم: در عبارت حضرت امام، تعبیری به کار رفته است که با صدر عبارت و با آنچه در آخر مطلب آورده اند سازگار نیست: ایشان در اینجا نوشته اند: «و دخالة شیء آخر فی موضوع الحكم ... لا یوجب تقييدا فی الموضوع بوجه» و در آخر هم می‌نویسند: «و إن كان کفیلا بإحراز عدم الشریک» إن قلت: این عبارت آخر مربوط به اطلاق اداه شرط و هیأت جمله شرطیه است.

قلت: اولاً ظاهر «کیف کان» آن است که این مربوط به هر نوع اطلاق گیری است و ثانیاً آنچه ما گفتیم - و اشکال بر متن مناهج است - با فهم مرحوم اشتهااردی و آیت الله سبحانی مطابق است چرا که نحوه تقریر ایشان آنگونه ای است که «دخالة شیء آخر...» را همراه ندارد^۱.

اللهم الا ان یقال «دخالة شیء فی موضوع الحكم» عطف بر تقييد است و «لا یوجب» صرفاً برای «کون شیء آخر» خبر است.

پس: حضرت امام می‌فرماید که اطلاق مقابل تقييد است که عبارت است از «دخالة شیء آخر فی موضوع الحكم». و هو الصحيح.

۴. پس اینکه چیز دیگری علت نیست [یعنی شرط، علت منحصراً است] از اطلاق فهمیده نمی‌شود و لذا اگر چیزی دیگر علت باشد، شرط مقید نشده است.

۵. [یعنی اطلاق «او»، به هیچ وجه از اطلاق شرط فهمیده نمی‌شود]

۶. اما اینکه «همیشه وجوب اکرام معلول مجیء است و فرقی نمی‌کند که قبل از مجیء چیز دیگری موجود باشد (مثل علم) یا نباشد»، این ربطی به اطلاق و تقييد ندارد.

۷. چرا که اینکه «وجود خارجی اکرام»، مستند به «مجیء» است یا مستند به چیز دیگر است، ربطی به مقام جعل حکم (و قرار دادن حکم روی موضوع) ندارد.

۸. چرا که در مقام جعل (که مقام اطلاق گیری است)، اصلاً توجهی به کیفیت استناد نداریم. (چه رسد به اینکه چه چیزی با این استناد تراحم کرده است)

۹. [یعنی اصلاً جمله شرطیه، وضع شده است برای جعل ارتباط حکم با موضوع و اصلاً ناظر به علّیت نیست]

۱۰. پس اطلاق می‌تواند عدم قید (اطلاق واو) را ثابت کند ولی نمی‌تواند عدم نائب (اطلاق او) را ثابت کند.

ما می‌گوییم:

ماحصل فرمایش امام را می‌توانیم چنین تقریر کنیم:

۱. اطلاق شرط، صرفاً اطلاق واو است (که ثمره آن علّیت تامه شرط برای جزاست)

۱. تهذیب الاصول، ج ۲، ص ۱۰۳؛ تنقیح الاصول، ج ۲، ص ۲۸۱



۲. اطلاق شرط نسبت به «او» قابل فرض نیست (و لذا نمی توان انحصار علت را از آن استفاده کرد)
۳. اطلاق هیأت شرطیه هم نسبت به «او» قابل فرض نیست.
۴. اما استدلال مرحوم آخوند (که آن را به عنوان دلیل اطلاق مطرح کرده است)، غلط است چرا که: جمله شرطیه، صرفاً برای بیان آن است که «این شرط باید با این جزا همراه باشد» ولی اینکه آیا این جزا معلول این شرط است، اصلاً چنین چیزی مفاد جمله شرطیه نیست.
۵. یعنی: اصلاً شارع می گوید هرگاه این شرط هست، باید آن جزا باشد (چه این جزا ناشی از علت دیگری باشد و یا همین شرط علت آن باشد) [همانطور که وقتی شارع می گوید «خمر نجس است» یعنی هرگاه خمر آمد نجاست حاصل است ولی این جمله علیت خمر برای نجاست را نمی رساند]
۶. این مطلب حضرت امام ناشی از آن است که ایشان تبادر علیت شرط برای جزا را نفی کرده اند. کما اینکه در ادامه می نویسند:

«أن استفادة العلية من القضية الشرطية في محلّ المنع، بل لا يستفاد منها إلاّ نحو ارتباط بين المقدّم و التالی و لو كان علی نحو الاتفاق، مثلاً: لو فرض مصاحبة الصديقين غالباً فی الذهاب و الإیاب، صحّ أن یقال: «إن جاء أحدهما یجیء الآخر» من غیر ارتکاب تجوز و تأول بلا إشکال. نعم لا یصحّ استعمال الشرطية فیما لا ربط بینهما بلا تأول، مثل ناهقّة الحمار و ناطقّة الإنسان، فلا تستفاد العلية حتی یقال ذلک»^۱

ما می گوییم:

۱. ما گفته بودیم که متبادر از جمله شرطیه، علیت شرط برای جزاست و لذا این سخن امام را نمی پذیریم
 ۲. ولی اینکه اطلاق «او» ربطی به جمله شرطیه ندارد، سخن کامل و تمامی است. و خواهیم گفت که چنین اطلاقی اگر جاری باشد، مربوط به اطلاق هیأت شرطیه است.
 ۳. ما با توجه به اینکه گفته بودیم:
- یک) متبادر از جمله شرطیه علیت شرط برای جزاست
- دو) اطلاق جمله شرط، علیت تامه را ثابت می کند (اطلاق واو)
- سه) اطلاق هیأت شرطیه (به همراه آن استدلال مرحوم آخوند) علیت تامه را در تمام صورت ها ثابت می کند (اطلاق «او») می توانیم بگوییم:

۱. مناهج الوصول، ج ۱، ص ۱۸۶



در صورتی که توانستیم احراز کنیم «اتلاق شرط (واو)» و «اتلاق هیأت شرطیه (او)» را، می توانیم قائل به علیت منحصره شویم. اما چنانکه گفتیم، شکل اصلی در احراز مقام بیان هیأت شرطیه است چرا که:

۴. با توجه به اینکه متفاهم منطقی ها از جمله شرطیه، مفهوم نیست، معلوم می شود که استعمال متداول این جمله، در صورتی است که این جمله مفهوم ندارد و این در صورتی است که اطلاق در ناحیه هیأت شرط جاری نباشد.

پس می توان گفت عرف در استعمال این هیأت اطلاق را مد نظر قرار نمی دهد.

جمع بندی ما از مباحث اطلاق های ۳ گانه ی مرحوم آخوند:

۱. با توجه به سخن منطقی ها، متبادر از هیأت شرطیه «ثبوت عند الثبوت» است و انتفاء عند الانتفاء نیست و با استظهار ما این «ثبوت عند الثبوت» به نحو علیت شرط برای جزاست.

۲. به همین جهت اطلاق شرط یعنی اطلاق نسبت به «واو» (در صورت تمام بودن مقدمات حکمت)، صرفاً عدم قید و قرینه را ثابت می کنند و صرفاً معلوم می کنند که موضوع له همان مراد است. [در استعمال حقیقی] و چون موضوع له، صرفاً «ثبوت عند الثبوت» است، هرگونه قید زائدی توسط اطلاق نفی می شود (و نمی توان به علیت مقید به انحصار واصل شد).

۳. اما اطلاق هیأت شرطیه (اگر جاری باشد) می تواند «مطلقاً علیت» را برای شرط ثابت کند و مطلق علیت وقتی در کنار استدلال عقلی قرار گیرد، می تواند علیت منحصره را ثابت نماید.

۴. اما اطلاق هیأت شرطیه با چند مشکل مواجه است، یکی حرفی بودن این هیأت و دیگری فرضی که در آن شرط ها قابلیت تقدیم بر یکدیگر را ندارد، و سوم اینکه وقتی متفاهم منطقی ها عدم مفهوم بوده است، معلوم می شود متعارفاً چنین اطلاقی در هیأت شرطیه لحاظ نمی شود و چهارم آنکه اگر شک کنیم هم احراز چنین اطلاقی، مشکل است. (ولی اگر در جایی، شرط ها قابل تقدیم بر یکدیگر بودند و احراز مقام بیان و اطلاق شد و مشکل معنای حرفی هم حل شد، اخذ به «اتلاق و استدلال عقلی» قابل قبول است)

۵. پس اطلاق شرط، فقط از حیث «واو» قابل تصویر است

۶. تنها دو اطلاق در جمله شرطیه موجود است، اطلاق «او» که در هیأت شرطیه قابل جریان است و اطلاق «واو» که در جمله شرط فرض دارد. (البته درباره ی اطلاق جزا سخن خواهیم گفت)

۷. در صورتی که بخواهیم از طریق اطلاق گیری، مفهوم گیری کنیم، مطابق با آنکه گفتیم برای مفهوم گیری صرفاً، «انحصار جزا در فرض شرط» کافی است و احتیاجی به اثبات «علیت» و یا «علیت تامه» نداریم،



می‌توانیم با جریان اطلاق در هیأت شرطیه - اگر آن را پذیرفته باشیم -، به مفهوم دست‌یابیم و محتاج
جریان اطلاق شرط نیستیم.

